



از تهدید پلیس تا پنجرش‌شدن وسط کویر

سفر با طعم‌های شکلات، انجیر، مترو و تجربه



اگه یه روز بری سفر...

برونده سفر ۲ و ۳

فصل خوب تجدیدی

سمیه رادمرد
تحریریه هفتسانه

صبح یکی از روزهای شهریور به سرم زد سری به مدارس بزنم؛ به مدرسه‌ی دخترانه‌ی امیرکبیر رفتم. هیچ وقت مدرسه را به این اندازه خلوت و ساکت ندیده بودم. یکی از دانش‌آموزان که دورتر از بقیه تنها روی نیمکتی نشسته بود توجه‌ام را جلب کرد، به طرفش رفتم. سال دومی بود، مهربان و خوش برخورد. می‌گفت قرار است امروز سومین امتحان شهریورش را بدهد. پرسیدم چرا تنها نشسته‌ای؟ گفت: «از بیست نفر هم شاگردی‌هایم فقط دو، سه نفر تجدید شده‌اند. آن‌ها هم همین اطراف‌اند.»

گفتم: «اولین سالی است که تجدید شده‌ای؟» جواب داد: «نه! پارسال اولین سال بود. با هشت تجدیدی.» پرسیدم از این که راجع به تجدیدی‌ات حرفی بزنم یا سوالی کنم ناراحت می‌شوی؟ گفت: «نه! برایم مهم نیست. پارسال کمی حساس بودم اما امسال نه.» او در مورد دلیل و عوامل تجدید شدنش گفت: «سر کلاس وقتی معلم درس می‌داد اصلاً گوش نمی‌دادم. در خانه هم زیاد درس نمی‌خواندم، نمی‌گویم کم‌کاری از خودم نیست اما حرف‌های نیش‌دار و تحقیرها و

بی‌اعتنائی‌های بعضی معلمانم هم بی‌تاثیر نبود و باعث کم‌رنگ شدن انگیزه‌ام برای درس خواندن شد.» می‌گفت چون دانش‌آموز ضعیفی است، معلم‌ها در کلاس کمتر به او توجه می‌کنند و حتی بعضی از آن‌ها او را تحقیر می‌کنند و می‌گویند: «تو باید ترک تحصیل کنی.»

تا امتحان‌اش ده دقیقه بیشتر باقی نمانده بود. گفتم: استرس که نداری؟ گفت: «زیاد نه. امتحانات شهریور نسبت به خرداد راحت‌تر است و ارفاق معلم‌ها بیشتر.» پرسیدم، قبولی در خرداد شیرین‌تر است یا شهریور؟ جواب داد: «در خرداد شیرین‌تر است، حداقل آدم جلوی دوستان‌اش ضایع نمی‌شود.»

خودش را آماده‌ی رفتن می‌کرد. بین وسایل‌اش یک برگی کوچک بود که در جیب‌اش گذاشت، با کنجکاو پرسیدم اهل تقلبی؟ با خنده جواب داد: «زیاد! اما تقلب در امتحانات شهریور خیلی راحت نیست. چون تعداد بچه‌ها کم است؛ من در امتحانات کلاسی خیلی تقلب می‌کردم، گاهی با کتاب باز امتحان می‌دادم!»

ادامه در صفحه ۳



هفته‌نامه تابستانی موسسه هفت‌برگه گراش

هفتسانه ما

دبیر تحریریه | هم‌مداین | نوبهار

تا پخته شود خامی...

احتمالاً شما هم با من هم‌فکر باشید که سفر شامل دو بخش اصلی است. اول مسیر و دوم مقصد. در این تقسیم‌بندی من از تقسیم‌بندی مردانه استفاده کرده‌ام و بخش آماده‌سازی سفر که مربوط به خانم‌ها است و برای‌اش وقت زیادی هم صرف می‌کنند را نادیده گرفته‌ام. بزرگ‌ترهای من دوست دارند سفر را با هواپیما بروند. سفر با هواپیما خوب و راحت و لذت‌بخش است اما مشکل اینجا است که شما با هواپیما بخش مسیر را از سفر حذف می‌کنید. به نظر من مسیر بخش مهمی است و اصلاً اگر به من باشد، بخش مقصد را از تقسیم‌بندی حذف می‌کنم. برای من هدف از سفر فقط و فقط همین مسیر است. اینکه در جاده از ماشین پیاده شوی و کنار مزارع شبدر و یونجه بایستی و بو بکشی، لذت‌بخش‌تر از شهرهای شلوغ مقصد نیست؟

تاسوعای سال قبل از دانشگاه زدم بیرون. تا آن روز فکر می‌کردم عزاداری ما گراشی‌ها از همه جا دیدنی‌تر است. نیمه‌های شب از خواب بیدار شدم و دیدم اتوبوس در سرما دچار مشکل شده و در یک روستا کنار یک قهوه‌خانه ایستاده است. روستایی سرد و خشک و دقیقاً در دل کوه. شب عاشورا بود و عزاداری‌های محله‌ها تمام شده بود. دم در قهوه‌خانه یک منقل آتش گذاشته بودند و آخرین مردها و زن‌ها و بچه‌هایی که از عزاداری برگشته بودند، دور منقل خودشان را گرم می‌کردند. معلوم بود روستای کوچکی است و همه همدیگر را می‌شناسند. پیرمردی که پیرتر از همه به نظر می‌رسید نشسته بود و برای جوان‌ترها نقل می‌کرد. لذت گرمای آتش و نقل کربلای پیرمرد وسط خرابی اتوبوس و خواب‌گشتگی من، خیالی است که هنوز فکر می‌کنم آن را خواب دیده‌ام.

دیدنی‌های شهر من



۳



۲

برگ سبز برای بدرقه



۲

شمارش معکوس برای اول مهر

عناوین این شماره

شورای اسلامی شهر گراش، سه جلسه را به صورت غیر رسمی و خصوصی برگزار کرده است. بر اساس رای‌گیری اعضا، علی‌اصغر حسینی به عنوان رییس شورای گراش و حبیب‌الله مهرایی به عنوان نائب رییس انتخاب شده‌اند.

نتایج کنکور کارشناسی ارشد اعلام شد. بر اساس خبرها امسال هشت نفر از گراشی‌ها تحصیلات تکمیلی خود را در تهران می‌گذرانند. در گراش مینا غفوری و محمد صادقی بهترین رتبه‌های امسال را داشتند.

گراش در هفته گذشته



پارسا رحمانیان

ضدحاله‌های مسافرت

از تهدید پلیس تا پنجر شدن وسط کویر

نیست و باید جریمه‌ها را پرداخت کنیم. قبل از مسافرت یادمان باشد، همه چیزهای لازم را با خود ببریم تا مسافرت برایمان تلخ نشود. پول نقد لازم است و فقط کارت بانکی کفایت نمی‌کند؛ چون یا نداشتن پول نقد در عوارضی‌های اتوبان‌ها به مشکل برمی‌خورید. عارفه درباره‌ی غذا در سفر می‌گوید: «باید مواظب خوراکی‌هایمان باشیم. در یکی از سفرها کلی دنبال یک درخت و سایه برای استراحت و صرف غذا گشتیم. بالاخره پس از چند ساعت مکان مناسبی را پیدا کردیم، اما همین‌که خواستیم از دستمان افتاد و چه ضدحالی بدی بود. خصوصا که وقتی به اولین رستوران رسیدیم، غذا تمام شده بود و تا غذاخوری بعدی دویست کیلومتر فاصله بود.» بعضی مواقع ما برای مسافرت‌مان برنامه‌ریزی‌های زیادی می‌کنیم اما حوادث جوی مانع اجرای برنامه‌هایمان می‌شوند. مثلا این‌که شما به مسافرت می‌روید و هنوز به مقصد نرسیده یکی تماس می‌گیرد و می‌گوید از اخبار شنیده است که در مقصدتان سیل آمده است. اما در این میان بعضی‌ها هم هستند که اصلا وقت سفر ندارند و این به نحوی خودش بدترین ضد حال است.



با خود ببرید، چون ممکن است در مقصد به یک مکان یا جلسه رسمی بروید و اگر در طول پیاده‌شدن از ماشین، باران یا

مسافرت تفریح خوبی است که روحیه‌ی انسان را شاداب و حال و هوای آدم را عوض می‌کند. اما در کنار این همه خوشی و تفریح سفر، سختی‌ها و به اصطلاح «ضدحال»هایی هم هست که شاید برای بعضی‌ها قابل تحمل نباشد و یا خسارت جانی یا مالی و... جبران ناپذیری به همراه داشته باشد. ضدحاله‌هایی مثل این‌که شما برای سفر به یکی از جزایر جنوب، به بندر می‌روید اما با هوای طوفانی و دریای موج‌مواجه می‌شوید. این‌جا است که آدم کمی عصبانی می‌شود. یا وقتی در حال مسافرت با ماشین شخصی هستید وسط جاده و کویر، بنزین تمام کنید و یا ماشین خراب شود و هزار دردسر دیگر مثل جریمه‌شدن که برنامه خرج سفر را به هم می‌ریزد. واقعا چقدر بد است ماشین در حین مسافرت پنجر شود و شما لاستیک اضافه نداشته باشد. امین که ۲۰ سال دارد می‌گوید: «با اتوبوس به اردو رفته بودیم. از خواب بیدار شدم و دیدم اتوبوس به جای جلو رفتن، دنده عقب می‌رود و معلوم شد اتوبوس خراب شده و داریم به سمت دره می‌رویم. خوش‌بختانه اتوبوس به نرده‌های جاده برخورد کرد و متوقف شد.» اگر قصد مسافرت داشتید بهتر است چند لباس اضافه

آداب و رسوم بدرقه و استقبال از مسافر در گراش

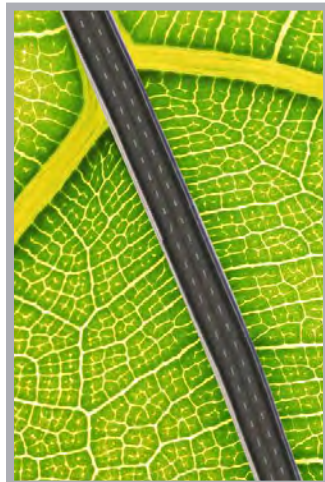
عارفه متین

برگ سبز، برای بدرقه

به استقبالشان می‌آیند و تا رسیدن به خانه همراهی‌شان می‌کنند. معمولا همه‌ی مسافران وقتی از سفر خود بازمی‌گردند چند روزی مهمان خانه‌های بزرگترها و اعضای خانواده‌ی خود می‌شوند و به گرمی از آنها پذیرایی می‌شود. زائران هم پس از بازگشت از سفر زیارتی معمولا نزدیکان و دوستانشان را برای طعام دادن دعوت می‌کنند. مادرم می‌گوید: «تا چند سال پیش وقتی زائران خانه‌ی خدا از سفر باز می‌گشتند در مکانی بین گراش و اوز با نام «پیر کاند» مورد استقبال قرار می‌گرفتند. منظورش همان «پیرقاند» است که به زبان بومی «کاند» تلفظ می‌شود. اوزی‌ها هم آن‌جا را با «پیر کبیر» می‌شناسند اما حالا دیگر استقبال از زائران خانه‌ی خدا در آنجا صورت نمی‌گیرد. بعضی افراد به رسم زمان‌های قبل پس از بازگشت مسافران از سفرهای زیارتی، در محل اقامت آن فرد چاوش‌خوانی می‌کردند که به گراشی به آن «جاسی کردن» می‌گویند. هر چند این رسم به نسبت قبل خیلی کم‌تر شده است اما هنوز هم حس و حال و زیبایی خاص خودش را دارد. امروزه انواع توره‌های مسافرتی سفر را برای مسافران آسان کرده‌اند.

«مسافر، خدا به همراهت باشد و انشالله که به زودی به سلامت برگردی.»

به پیشواز مسافر رفتن هم مثل بدرقه کردن



آداب خاص خود را دارد. معمولا کسانی که مسافر سفرهای زیارتی دارند با حلقه‌هایی از گل به استقبال مسافرایشان می‌روند و کسانی که به سفرهای تفریحی خارجی و یا داخلی می‌روند اطرافیان با روی خوش

همه‌ی ما از آداب و رسوم بدرقه و به پیشواز مسافر رفتن چیزهایی می‌دانیم و دیده‌ایم. شاید از بزرگترهایمان هم در این رابطه حرف‌هایی شنیده باشیم. مادربزرگ‌هایمان معمولا آب داخل کوزه و آفتابه را پشت سر مسافرایشان می‌ریختند و تعریف می‌کنند که وقتی یکی از نزدیکان به سفری می‌رفت برگ سبزی را پشت پای مسافر و درون کفش او قرار می‌دادند و بعد مقداری آب حوض و یا چاه را در کوزه و یا آفتابه‌ی می‌ریختند و پس از رد کردن مسافر از زیر قرآن، آب را پشت پای‌اش می‌ریختند. حالا اما کوزه و آفتابه‌ی پرآب را کم‌تر می‌بینیم، امروزه آب به نماد پاکی در کاسه‌ای جای می‌دهند و برگ را نیز که یکی از رسوم بدرقه کردن بود از رده خارج کرده‌اند.

حالا اگر کسی مسافری داشته باشد، کاسه‌ی آب و قرآن را به همراه مقداری سکه و شیرینی در سینی‌ای قرار می‌دهند و مثل گذشته بعد از رد کردن مسافر از زیر قرآن آب را پشت سرش می‌ریزند و کام خود و اطرافیان را با شیرینی‌های پشت‌سر مسافر شیرین می‌کنند و سکه‌ها را هم یا صدقه می‌دهند یا به نیازمندی هدیه می‌کنند. می‌توان گفت همه‌ی این‌ها در یک جمله خلاصه می‌شود:

شمارش معکوس
برای اول مهر

امیرحسین محسن‌زاده



شاید بدترین گوشرد یا خبر برای یک دانش آموز نزدیک‌شدن ماه مهر و به مشام رسیدن بوی مدرسه باشد. لازم نیست تریپ راضی‌بودن به خود بگیرد و بگویی که: نه! من مدرسه را دوست دارم. قاعدتا یک انسان سالم دنبال تعطیلی و تابستان است. اما آن‌جا قصه تلخ است که دیگر آن تعطیلی و تابستان رو به پایان گذاشته است و تنها یک هفته از آن باقی مانده که آن هم دوان دوان دارد از خط مهر می‌گذرد. اگر دانش‌آموز باشید، شما هم این تلخی را مثل من و یا حتی بیشتر درک می‌کنید.

بگذریم. تابستان‌تان چگونه گذشت؟ شاید بگویند برای من آن‌طور که می‌خواستم نبوده است. برای من این تابستان هم مثل تابستان‌های گذشته و حتی سریع‌تر گذشت. هر کسی درگیر فعالیت‌های خودش می‌شود. یکی درگیر بازی‌ها و یکی درگیر خواب و برای ما هفت‌شنبه‌ای‌ها درگیری کار فرهنگی! خلاصه خواستم بگویم شمارش معکوس شروع شده است و تعطیلی دارد تمام می‌شود. بچه‌ها و به خصوص دخترها لوازم‌التحریر مورد نیازشان را تهیه کرده‌اند و یا این‌که مشغول تهیه آن هستند. سفرها کم‌کم به پایان می‌رسد و همه چیز برای شروع یک سال تحصیلی پر و پیمان آماده می‌شود. بالاخره باید خود را آماده کنیم و با توان بیشتری شروع کنیم. خبر خوب این است که سختی‌مان ۱۷۹ روز است. بعد از آن ۱۵ روز تعطیل خواهیم بود! شاید بگویند یادآوری خوبی نبود. اما باید شروع کرد. باید برای مدرسه و درس و مشق آماده شد. ناسلامتی قرار است ما این شهر را بسازیم. بس است! بلند شوید. پیش به سوی علم و علم آموزی. هرچند کمی سخت به نظر می‌رسد اما قبول کنید که دوره لذت‌بخشی است. نیست؟

ادامه از صفحه ۳

فصل خوب تجدیدی

از او تشکر کردم و او هم رفت تا به امتحان‌اش برسد.

برای این‌که از وضعیت مدارس پسرانه هم باخبر شوم، به هنرستان امام حسین(ع) رفتم. حیاط مدرسه‌ی پسرانه به شلوغی ایام مدرسه بود، به طرف دانش‌آموزی رفتم که تازه از جلسه امتحان خارج شده بود. پرسیدم امتحانات چه طور بود؟ با حالتی مطمئن گفت: «خوب بود. قبول‌ام! چون امتحانات شهریور آسان‌تر است.»

پرسیدم چند نفر از هم‌کلاسی‌هایت تجدید شدند؟ گفت من در کلاس سوم رشته‌ی ساختمان درس می‌خوانم، در کلاس بیست‌وهشت نفر بودیم به جز یک نفر، تمام گراشی‌ها تجدید شدند! یعنی پانزده، شانزده نفر، آن‌هایی هم که قبول شدند، دانش‌آموزانی بودند که از اطراف آمده‌اند و خوابگاه دارند. گفتم: مگر چه فرقی بین شما و آن‌ها است؟ گفت: «ما اوقات فراغت موتورمان را برمی‌داریم و با دوستان‌مان می‌رویم خیابان‌گردی و به اندازه‌ی کافی وقت‌مان پر است اما آن‌ها هیچ سرگرمی‌ای ندارند و مجبورند وقت‌شان را با درس و کتاب بکنند!»

عجب استدلالی! داشت غیرمستقیم می‌گفت، گاهی امکانات و رفاه زیاد مانع پیشرفت بچه‌های گراش می‌شود. گفتم: از این که تجدید شدی ناراحتی؟ گفت: نه! چرا باید ناراحت باشم؟ خیلی هم خوب است!

با تعجب پرسیدم خوبی‌اش کجاست؟ این که یک کتاب را ده بار می‌خوانی و آن را بیشتر درک می‌کنی خودش نکته‌ی مثبتی است!

خاطره‌ای هم از ایام مدرسه‌اش برایم تعریف کرد و گفت: «یک بار امتحان ریاضی داشتیم و در حد دو، سه نمره به سوالات جواب داده بودم برای معلم‌ام نوشتم آقا بعد از خدا امیدم به شماست! آن امتحان را با نمره‌ی ۱۰/۵ قبول شدم!» معلوم شد گاهی این یادداشتهای پشت برگه هم اثر دارد.

مهدی مشتاقی

دیدنی‌های شهر من



شاید بسیار کم باشند کسانی که در فصل تابستان به گراش بیایند، چون گرمای تابستان منطقه ما واقعا طاقت‌فرسا است اما مسافرهایی که در فصل زمستان به گراش می‌آیند می‌توانند از بودن در این منطقه و دیدن دیدنی‌های شهر ما لذت ببرند. بد نیست نگاهی به این دیدنی‌های جذاب گراش بیاندازیم.

می‌کند. این دژ تاریخی مربوط به عصر شاه زندو و پیش از آن است. این دژ تاریخی در دوره‌های مختلف مرکز حکومت منطقه بوده و در این اواخر در درگیری نیروهای رضاشاه پهلوی با زادن خان گراشی بناهای آن بمباران هوایی و زمینی شده و تقریبا تمام آثار آن از بین می‌رود. در حال حاضر، از این قلعه فقط خرابه‌هایی باقی است.

در شهر ما اولین چیزی که برای مسافر غیربومی جلب توجه می‌کند «کلات» است. کل شهر گراش به دور کلات شکل گرفته است و کلات مانند میدانی بزرگ در وسط شهر قرار دارد. برای آن‌ها بسیار جالب است که این میدان بزرگ در دل خویش شهدای گم نام را جای داده است. حضور شهدای گمنام و وجود آثار تاریخی این قلعه را متمایز



بازسازی، تغییر شکل و همچنین گسترش یافته است شامل: دوسالن مردانه و زنانه، حیاط، وضوخانه زنانه و مردانه، سقاخانه، آشپزخانه، اتاق‌ها و باغچه‌هایی در دو سوی دالان ورودی است. وسعت و بدون ستون بودن سالن‌ها، کاشی‌کاری نمای بیرونی، مناره‌ها و همچنین درهای معرق‌کاری شده این حسینیه از مشخصات بارزی است که به زیبایی و شکوه آن افزوده است.

اگر گذر این مسافران به خیابان اصلی بیافتد، این حسینیه اعظم است که با کاشی‌کاری‌هایش خودنمایی می‌کند. حسینیه‌ای بزرگ که مذهب این مردم را نمایش می‌دهد. هرچند حسینیه اعظم در سالهای اخیر ساخته شده است اما به علت عظمت و شکوه خاصی که از لحاظ معماری اسلامی در آن به چشم می‌خورد مورد توجه مسافران گراش قرار می‌گیرد. این بنا که از آغاز ساخت آن تاکنون دوبار

اما گذشته از این دو مکان زیبا و در دسترس، جاهایی هم هستند که دور از چشم قرار دارند. یکی از زیباترین و جذاب‌ترین مکان‌های گراش سد باستانی تنگ آب است که متعلق به دوره‌ی ساسانی است. سد تنگ آب که در تنگه‌ای به همین نام



بر ساختمان این بنای عجیب وجود ندارد و اگر در گذشته وجود داشته اکنون به طور کامل نابود شده است. برکه کل در محله مصلا واقع شده و به همت حاج اسدالله فرزند دهباشی کربلایی، علیرضا گراشی و توسط استاد حسن شیرازی ساخته شده است.

برکه کل دیگر اثر تاریخی است که در وسط یکی از محله‌های قدیمی شهر قرار دارد و مسافران برای دیدن آن باید کوچه پس‌کوچه‌ها را پشت سر بگذارند. این آب‌انبار، یکی از عجیب‌ترین، باشکوه‌ترین و به احتمال زیاد، از بزرگ‌ترین آب‌انبارهای ساخته شده در ایران است. متأسفانه هیچ نشانی از کتیبه یا نوشته‌ای

خاطره‌بازی

سفر با طعم‌های شکلات، انجیر، مترو و تجربه

ریحانه رهنورد



هر سفر طعم خاص خودش را دارد. مثلاً سفر ما به قم برای من طعم انجیر می‌دهد. زمانی که ما به قم سفر کردیم بیماری وبا شایع بود و دامن‌گیر خیلی‌ها شده بود. در آن سفر بابا دو کیلو انجیر گرفت. همین که خواستیم یکی از آن انجیرهای زیبا و خوشمزه را بخوریم، مامان از راه رسید و جلدی پلاستیک میوه را قاپید و پرت کرد در چاله‌ای که در آن نزدیکی بود. آخر شنیده بود به میوه‌ها نیز اعتمادی نیست و امکان انتقال وبا از طریق میوه‌ها نیز وجود دارد. بله! برای من خاطره سفر قم طعم انجیر می‌دهد. انجیری که هرگز نخوردیم.

بچه بودم، پنج- شش سال بیشتر نداشتم. ما، یعنی خانواده ما و خاله‌جان رفته بودیم مشهد. پابوس آقا. نزدیک اذان مغرب و عشا بود که در یکی صحن‌ها برای اقامه ی نماز نشستیم. وسط‌های نماز من و دخترخاله احساس تشنگی کردیم و رفتیم که آب بخوریم. از سقاخانه که برگشتیم خبری از مامان و خاله نبود. از این قالی به آن قالی؛ این سمت به آن سمت؛ همه‌جا را گشتیم. نبودند که نبودند. توی آن صحن بزرگ، میان آن همه آدم پیدا کردنشان سخت بود. اشک توی چشم‌های من و دخترخاله جمع شده بود. خیلی نگران بودیم و می‌ترسیدیم که یک آقای مهربان، از خدام حرم متوجه ما شد و ما را با یک پاکت شکلات به دختر گمشدگان راهنمایی کرد. آنجا بودیم که بعد از مدتی مادر و خاله‌جان را پیدا کردیم. برای همین است که این سفر مشهد من طعم شکلات می‌دهد.

چرا دروغ؟! اولین بارم بود که مترو

قبرستان‌های دیدنی! امیرمسین نوبهار



شاید در نگاه اول برای تان این تیتیر عجیب باشد. اما واقعا یکی از جاذبه‌های گردشگری ایران و جهان همین قبرستان‌ها هستند. قبرستان‌ها هرچند جاهای لذت‌بخشی نیستند اما برای عبرت گرفتن و تجربه کاملاً مفیدند.



این‌جا برایتان چند عکس را آورده‌ام که بهتر متوجه منظوم شوید. در عکس اول شما مرا بر بالین اسکلت دختری ۵۰۰۰ ساله می‌بینید. این قبرستان باستانی در تپه‌ی سیلک کاشان قرار دارد و به نظر من دیدن آدم‌های چند هزار ساله بسیار جذاب است.



در ایران در کنار مرقد مطهر امام‌زاده‌ها قبرستان‌هایی را می‌بینیم که هر کدام آدم‌های بزرگی را در خود دارند. در عکس دوم قبرستان یک‌فرم و منظم شهدای شهرضا را آورده‌ام. قبری که بزرگ‌تر از همه است مربوط به سردار شهید



محمدابراهیم همت است که درباره‌اش ماجراها شنیده‌ایم. و بالاخره در عکس سوم من و پدرم را در کنار سهراب شعر ایران، در آستانه مشهد ارده‌ال می‌بینید. متأسفانه در این‌جا مجال معرفی آرامگاه‌های بزرگانی چون حافظ و فردوسی و ... نیست و وگرنه این قصه قبرستان‌های دیدنی سر دراز دارد...